

گمشده نسل جوان

مهدی محدثی



به دلم افتاده بود که راه جمکران را در پیش گیرم و بار دیگر از هیاهوی شهر رسته، خود را با عاشقان کوی صاحب‌الامر (عج) همراه کنم. توفیق رفیق راه شد و گویی نیرویی غیر ارادی مرا دعوت می‌کرد.

به هر حال رسیدم و چشمم به سر در ورودی افتاد که جمله «یا اباصالح المهدی» نوشته شده بود و آخرین پناهگاه بشریت را نمایان می‌ساخت. با عرض سلام و با قدم‌های آهسته، به محوطه حیاط وارد شدم. سه‌شنبه شب بود. جمعیت موج می‌زد. در گوشه‌ای، خانواده‌ای سفره‌خویش را گشوده بودند و گویی غذا را به گرمای محیط گرم کرده بودند و در هر گوشه کاروان‌هایی از مردم از هر سن و صنفی به چشم می‌خورد که هر یک با پرچم خاصی، چاووش را می‌ماندند که در سیاهی شب، کاروان را به سوی نور هدایت می‌کردند.

سرانجام از لابه‌لای جمعیت، محوطه حیاط را طی کردم و داخل مسجد شدم...

کفش‌ها را به کفشداری سپردم. کفشدارها، با روی باز و برخوردی بسیار شایسته با مهمانان برخورد می‌کردند، به این امید که شاید روزی کفش‌های «آقا امام زمان (عج)» را تحویل بگیرند. خلاصه... نماز را با خضوع و خشوع آغاز کردم. ذکرهای رکوع، سجده، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» صلوات آخر به پایان رسید. پس از دعا برای عزت اسلام و مسلمین، گوشه‌ای نشسته و آماده خواندن دعای توسل شدم.

در گوشه‌ای جوانی را دیدم نشسته با «تی‌شرتی آستین کوتاه» و موهایی چرب که منتظر شروع دعای توسل بود. آن طرف‌تر جوان دیگری با ظاهری شبیه به اولی نشسته بود. روی لباسهایشان عکس هنرپیشه فیلم «تایتانیک» و... بود. در این اندیشه بودم که چگونه افرادی که الگوی خود را هنرپیشه‌های فیلم‌های خارجی و ایرانی قرار داده‌اند و این‌گونه لباس منقش به تصویر آنان را می‌پوشند، بدین مکان گام نهاده‌اند؟ آنها کجا و نماز و دعا کجا؟ همان بهتر که در خانه خود یا دوستانشان نشسته، فیلم‌های مجاز! و غیرمجاز ببینند و الگو بگیرند.

حرکات و اعمال و رفتار این تیپ افراد در خیابان‌ها و پارک‌ها، در جلوی چشمانم رژه می‌رفت که یک دفعه به خود آمدم که امام زمان (عج) تنها «گمشده» من نیست. هر انسانی گمشده‌ای دارد و بالاخره روزی برای یافتن آن حرکت می‌کند. گمشده این‌ها هم همین جاست...

دعا شروع می‌شود و آن‌ها که بیشتر اهل دل هستند، با سرشک دیده دعا را زمزمه می‌کنند. من هم مثل همه افراد عادی آن جمع به زمزمه دعا مشغولم... ناگهان لرزش شانه‌های آن جوان، وسعت جذبه دایره گمشده بشریت را بیش از پیش نمایان ساخت. او در دایره جاذبه آن عزیز زهرا (علیها السلام) لذتی را می‌چشید که با هیچ یک از لذات دنیا هم‌سنگ نبود...

این بار تیتراژ بعضی از روزنامه‌ها و اظهارنظر برخی از مسؤولین در جلو دیدگانم رژه رفت و با خود گفتم؛ کجایند آنان که می‌گویند دین از جامعه رخت بر بسته؟ کجایند آن کوتاه‌نظرانی که دین را افیون دولت‌ها و ملت‌ها می‌دانند؟ و وقتی کمرنگ می‌بینند، کل جامعه را زیر سؤال می‌برند! آنها که این‌گونه می‌پندارند خود در پی رواج بی‌بند و باری و بی‌دینی‌اند. آنها خود، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و با ترویج این فکر که اسلام و ایمان دیگر وجود ندارد، مشوق جوانان به سوی بی‌دینی‌اند. آن بی‌خبران به جای این‌که در حلّ معضل جوان گام بردارند، درصددند جوان را از زلال تعبد جدا سازند و در تلاشند با ایجاد شبهه آنان را نسبت به فردا ناامید و نسبت به امیدواران بی‌توجه سازند. کاش یکی از از مروجین باغرض یا بی‌غرض «بی‌دینی» اینجا بود و صحنه زیبای تضرع آن جوان را به درگاه خدا می‌دید و آن‌گاه به در فلان روزنامه قلم می‌زد و نه در فلان همایش قدم. می‌دید که گرچه غرب در ظاهر رنگ دارد ولی سرشت جوانان، بوی «عشق به خدا» و «اثمه» می‌دهد. به راستی کیست که لشکر صاحب الزمان (عج) را بسیج کند و جوانان را در صف نخست آن قرار دهد؟

دوباره به خود می‌آیم و زمزمه می‌کنم:

«إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَلَّيْنَا بِكَ إِلَهَ الْوَحْدَةِ قَدَمْنَا بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ...»